

روسیه و شورای امنیت سازمان ملل متحد با تاکید بر شیوه رای دادن

وحید ذوالفقاری^۱

تحلیل رفتار رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت نیازمند فهم منطق تصمیم‌گیری در سیاست خارجی می‌باشد. گذار از عقلانیت ایدئولوژیک عصر شوروی و رأی‌دهی وتویی به عنوان منطق رفتاری مسلط کرملین در شورای امنیت به عملگرایی واقع‌بینانه عصر پسا شوروی و رفتار رأی‌دهی ائتلافی، غیرائتلافی و موازنه‌گرا، فهم گشت و بازگشت رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت سازمان ملل را به معماری اصلی نگاشته جاری تبدیل ساخته است.

مقاله حاضر بر این باور است که هستی‌شناسی ماده‌گرایی دکترین واقع‌گرایی سیاسی و عمل‌گرایی اقتصادی به دلیل عدم درک مفهوم متغیر ژئوپلیتیک در سیاست خارجی و تغییر انتخاب استراتژیک روسیه، کفایت جامع برای تحلیل رفتار رأی‌دهی کرملین در شورای امنیت را ندارد؛ بلکه هم‌نشینی رویکردهای کلاسیک با دکترین ژئوپلیتیک انتقادی، فهم رفتار رأی‌دهی کرملین در شورای امنیت را آشکارتر می‌سازد. در حقیقت، درک داروینیستی و فایده‌گرا از یک سو و تلقی سیاست به مثابه کنش اجتماعی، فرهنگی و گفتمانی از سوی دیگر، پاسخگوی پرسش اصلی این نگاشته می‌باشد. روش‌شناسی این مقاله، تحلیلی-تطبیقی می‌باشد که با مطالعات اسنادی، کتابخانه‌ای و تحلیل کیفی سخنرانی نمایندگان روسیه در سازمان ملل و اجلاس منطقه‌ای و بین‌المللی به تجمیع اطلاعات پرداخته است. همچنین، فرضیه مقاله اساس تز تغییر قدرت، رهیافت‌های نهاد گرا و دکترین مسئولیت حفاظت نظریه‌پردازی می‌شود.

واژگان کلیدی: شورای امنیت، قدرت و تو، سیاست خارجی، رفتار رأی‌دهی و روسیه.

۱. دکترای سیاست تطبیقی، دانشگاه بامبرگ، مونیخ، آلمان.

Email: zolfaghari.vahid@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۲۱ و تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۴

مقدمه

از منظر تاریخی، رفتار روسیه در نظام بین الملل در عصر پسا-فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بازتاب یک معما و ابهام می‌باشد. پیشینه پژوهش در خصوص رفتار رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت بسیار کم رونق می‌باشد و بسیاری از محققان در تلاش برای فهم سیاست خارجی روسیه در دوران مختلف می‌باشند. بدین ترتیب، کمتر پژوهش نظام‌مندی به طور انحصاری به واکاوی منطق رفتار رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت سازمان ملل پرداختند.

فهم رفتار شناسی رأی‌دهی کرملین در شورای امنیت نیازمند تفکیک بین دو عصر اتحاد جماهیر شوروی و پسا‌شوروی می‌باشد. در حالی که زیست سیاسی شوروی بر اساس منطق دو لایه «گسترش-تحدید» بنا گردیده بود، سیاست خارجی روسیه پسا‌شوروی از «جستجوی قدرت»^۱ به سوی «سیاست قدرت»^۲ گذار نموده است. تأمل در سیاست‌های رفتاری شوروی در شورای امنیت سازمان ملل بازتاب دوگانگی بین سیاست‌های اعمالی و اعلانی، ایدئولوژی کمونیستی و منشور سازمان ملل می‌باشد.

۱- در حالی که نظام بین الملل در چشم انداز اتحاد جماهیر شوروی، تک قطبی و با محوریت کمونیسم بوده است، منشور سازمان ملل درصدد تأسیس جهان چندقطبی می‌باشد.

۲- دکترین کمونیستی درصدد تأسیس دنیای کمونیستی از طریق سازوکار اجبار بود در حالی که منشور سازمان ملل درصدد تأسیس جهانی با انتخاب آزاد می‌باشد.

۳- دکترین کمونیستی درصدد تفکیک دنیا به دو اردوگاه متخاصم بود در حالی که منشور سازمان ملل درصدد تأسیس دنیای متحد می‌باشد.

۴- دکترین کمونیستی نیز امکان قضاوت غیرجانبدارانه نهادهای بین المللی را تکذیب می‌نمود در حالی که منشور سازمان ملل بر قضاوت مستقلانه نهادهای بین المللی تأکید دارد.

۵- دکترین و نخبگان کمونیستی خواستار یک جامعه بسته بودند در حالی که منشور سازمان ملل خواستار تأسیس جامعه باز می‌باشد. در یک تبیین کلی، شکاف سیاستی بین اتحاد جماهیر شوروی و منشور سازمان ملل متحد را می‌توان در اجبار کمونیستی، حمایت مالی، تحولات قانونی، سیاست‌های مدنی بین المللی، قضاوت بین المللی، همکاری

^۱. Seeking Power Policy

^۲. Power Policy

اقتصادی- اجتماعی، فعالیت اطلاعاتی و عملیات صلح‌آفرینی و خلع سلاح‌سازی تجمیع نمود (Gardner, 1966: 846-852). از سوی دیگر، رفتارهای رأی‌دهی شوروی برآیندی از تلاش برای تأمین و تقویت منافع ملی، موازنه در برابر واشنگتن، حمایت از متحدان بلوک شرق و مقابله با عضویت دول جدید در سازمان ملل بوده است. اما گذار از سیاست ایدئولوژیک عصر شوروی به عصر عمل‌گرا و چرخش به سوی چندجانبه‌گرایی در نظام نوین بین‌الملل، منجر به تغییر رفتارهای رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت گردیده است. بدین ترتیب، رفتار رأی‌دهی روسیه پساشوروی در شورای امنیت متأثر از دوره‌های گوناگون بوده است:

- نخست، ۱۹۹۵-۲۰۰۰؛ بیگانگی فزاینده مسکو از جهان غرب.

- دوم، ۲۰۰۱-۲۰۰۴؛ مسکو به عنوان شریک امنیتی مشروع در جنگ علیه ترور و بازپایی موقعیت از دست رفته.

- سوم، ۲۰۰۵-۲۰۰۹؛ بی‌اعتمادی غرب به کرملین (Thorun, 2009: 18-25).

- چهارم، جولای ۲۰۰۹ به بعد؛ سیاست «بازسازی» اوباما و چرخش ایستارهای سیاسی غرب در خصوص مسکو و تعدیل رفتار رأی‌دهی روسیه (Nichol, 2014: 34). در واقع، بر اساس ایستارهای سیاست خارجی، رفتار رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت تغییر یافته است.



Source: (Minarova, 2015: 5)

از منظر تبارشناسانه، رفتار رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت سازمان ملل از دوره‌های گوناگونی گذار نموده است.

دهه اول، ۱۹۴۶-۱۹۵۵؛ دهه اول با هژمونی غرب بر شورای امنیت همراه گردیده است که اتحاد جماهیر شوروی ۷۵ مورد از مجموع ۷۷ پیش‌نویس قطعنامه را وتو کرد. از این میان، ۴۳ رأی وتو برای ممانعت از پذیرش عضویت دولت‌های جدید در سازمان ملل بوده است که شکاف و رقابت تنش‌زایی میان اتحاد جماهیر شوروی و غرب تولید گردید. در این راستا، شوروی با عضویت دولت‌های غربی و بالعکس مخالفت شدیدی داشت. دیگر رفتارهای رأی‌دهی اتحاد جماهیر شوروی بر موضوعاتی مانند رژیم فرانکو در اسپانیا (۱۹۴۶)، تحولات مرزی در شمال یونان (۱۹۴۶-۴۷)، استقلال چکسواکی از اتحاد جماهیر شوروی و برلین (۱۹۴۸)، معمای تسلیحات متعارف و منازعه بین اندونزیایی‌ها و هلندی‌ها (۱۹۴۹)، کره (۱۹۵۰، ۱۹۵۲)، فلسطین، تایلند و گواتمالا (۱۹۵۴) بوده است.

دهه دوم، ۱۹۵۶-۱۹۶۵؛ دهه دوم، اشتراکات بسیاری با دهه اول سازمان ملل داشته است که اتحاد جماهیر شوروی ۲۶ بار از رأی وتو استفاده کرده است. موضوعاتی که با رفتار رأی‌دهی وتویی اتحاد جماهیر شوروی مواجه گردیدند، شامل پذیرش عضویت اعضای جدید (۶ رأی وتو)، بحران سوئز و مجارستان (۱۹۵۶)، جامو و کشمیر (۱۹۶۲، ۱۹۵۷)، کنترل هوایی آمریکا (۱۹۵۸، ۱۹۶۰)، شکایت لبنان از سوریه (۱۹۵۸)، قضیه کنگو (۱۹۶۰-۶۱)، کویت و گوا (۱۹۶۱)، فلسطین (۱۹۶۳-۶۴) و مقررات بین‌المللی و اندونزی (۱۹۶۴) بوده است.

دهه سوم، ۱۹۶۶-۱۹۷۵؛ دهه سوم با گسترش شورای امنیت از ۱۱ دولت به ۱۵ دولت همراه گردیده است که تا حدودی برآیندی از فشارهای جنبش نم و غیرمتمعهدها بوده است. در این دوره، اتحاد جماهیر شوروی تنها در ۷ مورد به رأی وتو دست زده است. قضیه فلسطین (۱۹۶۶، ۱۹۷۲)، چکسلواکی (۱۹۶۸)، بنگلادش (۱۹۷۱) و قبرس (۱۹۷۴) به عنوان موضوعاتی بودند که با رأی وتوی شوروی مواجه شدند.

دهه چهارم، ۱۹۷۶-۱۹۸۵؛ در دهه چهارم، روند کاهش رفتار رأی‌دهی اتحاد جماهیر شوروی تداوم یافته است که تنها ۶ مورد به رأی‌دهی وتویی دست زده است. موضوعات رفتار رأی‌دهی وتویی شوروی عبارت بودند از: تهاجم ویتنام به کامبوج (۱۹۷۹-۱۴۲ + ۱۴۱)، تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان (۱۹۸۰-۱۴۴)، تحریم علیه ایران به دلیل بحران گروگان‌گیری (۱۹۸۰-۱۴۴)، سرنگونی هواپیمای مسافربری کره جنوبی (۱۹۸۳-۱۶۰) و تلاش برای گسترش نقش عملیات صلح سازمان ملل در لبنان (۱۹۸۴-۱۶۲).

دهه پنجم، ۱۹۸۶-۱۹۹۵؛ دهه پنجم سازمان ملل با کاهش رفتار رأی‌دهی و تویی اعضای دائم شورای امنیت به ویژه شوروی با ۲ رأی و تو همراه گردیده است. در دهه ۱۹۸۰، شوروی از رأی و تو استفاده نکرده است و ایستارهای آن نسبت به سازمان ملل تغییر یافت و همکاری و همسازی بین اعضای دائم افزایش یافت. حتی متعاقب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا آوریل ۱۹۹۳، روسیه از رأی و تو استفاده نکرد. در می ۱۹۹۳ گسترش هزینه‌های عملیات صلح سازمان ملل را و تو کرد. از سوی دیگر، پیش نویس قطعنامه غیرمتعهدها در خصوص اعمال تحریم سنگین‌تر علیه یوگسلاوی را و تو کرد.

دهه ششم، ۱۹۹۶-۲۰۱۲؛ دهه ششم با ۷ رأی و تو روسیه همراه گردید. نخستین رأی و تو روسیه در سال ۲۰۰۴ اتفاق افتاد که علیه پیش نویس قطعنامه در خصوص وضعیت قبرس بوده است. استدلال اصلی روسیه برای و تو قطعنامه تحریم تسلیحاتی قبرس این بوده است که پیش از مشخص شدن وضعیت فراندوم سال ۲۰۰۴ قبرس، شورای امنیت نایستی به تدوین قطعنامه بپردازد. برمه (۲۰۰۷)، زیمبابوه (جولای ۲۰۰۸) که روسیه پیش‌نویس قطعنامه را اقدامی فراتر از شورای امنیت و مداخله نامشروع در مسائل داخلی دولت ملی تلقی نمود. و تو قطعنامه شورای امنیت برای گسترش مأموریت نظارت در گرجستان در سال ۲۰۰۹ به دنبال جنگ روسیه- گرجستان و در نهایت و تو چهار قطعنامه شورای امنیت علیه سوریه در سال ۲۰۱۴-۲۰۱۱ توسط روسیه (Multilateral Research Group, 2016: 2-8).

روند پژوهی رفتار رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت و مذاقه در پیوند بین ایستارهای سیاست خارجی و رفتارهای رأی‌دهی در شورای امنیت سازمان منجر به تولید این پرسش می‌شود که منابع و شبکه‌های برساننده رفتار رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت چیست؟ به بیان دیگر، مقاله حاضر به چرایی گشت و بازگشت رأی‌دهی کرمیلین در شورای امنیت می‌پردازد. این مقاله با کاربرد روش شناسی تحلیلی- تطبیقی و تحلیل کیفی سخنرانی نمایندگان روسیه در شورای امنیت و سازمان‌های بین‌المللی به واکاوی معمای مقاله می‌پردازد. مقاله جاری از دو بخش تشکیل شده است. با کاربست ادبیات نظری در بخش اول به آزمون فرضیه تحقیق در بخش دوم و سنجش رفتارهای رأی‌دهی همسازانه، ناهم‌سازانه و موازنه ساز مسکو در موضوعات گوناگون پرداخته می‌شود.

چارچوب نظری

بر اساس نظریه «گذار قدرت»^۱، قدرت‌های در حال ظهوری که ناراضی از توزیع قدرت و قوانین بین‌المللی باشند به سیاست تجدید نظرطلبی روی می‌آورند. متأثر از توزیع نامتوازن قدرت در سیستم بین‌الملل، دول تجدید نظرطلب به تغییر رادیکال قوانین یا تدوین قوانین جدید روی می‌آورند. اما فارغ از قدرت‌های تجدید نظرطلب و محافظه‌کار، دولت‌های اصلاح‌گرا به مثابه بدیل سوم ضمن نارضایتی از قوانین بازی جاری، درصدد تغییر بنیادی آن نمی‌باشند، بلکه به تعدیل قوانین با واقعیات نوین و انطباق آن با اعضای جامعه جهانی و منطقه‌ای می‌باشند.

متأثر از نظریه تغییر قدرت و بر اساس تفسیر کلاسیک از نظام بین‌الملل، رفتار رأی‌دهی و ایستارهای سیاست خارجی دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر اساس واقع‌گرایی سیاسی و عمل‌گرایی اقتصادی تبیین می‌شود. بر اساس رویکرد ژئوپلیتیک با ابتننا بر منطق واقع‌گرایی سیاسی، فقدان اقتدار مرجع که توانایی تنظیم مناسبات دولت‌ها در روابط بین‌المللی را دارا باشد، منجر به اتکای دولت‌ها بر سیاست خودیاری و منطق داروینیسیم سیاسی جهت دستیابی به اهداف ملی می‌شود. در حالی که رویکرد اقتصادی با ابتننا بر رفتار هدف‌محور و منطق حداکثرسازی فایده، دولت‌ها را به مثابه بازیگر خردمند تلقی می‌نماید که درصدد حداکثرسازی فایده می‌باشند. در این پیوند، رفتار رأی‌دهی روسیه به عنوان بازیگر ناراضی از توزیع قدرت بین‌المللی با تفسیر محافظه‌کارانه از اختیارات شورای امنیت و ارتقای هنجار حاکمیت دولت، برآیندی از سیاست تدافعی، تهاجمی و منزلت‌طلبی می‌باشد. بر اساس نظریه توازن قوا، روسیه درصدد تولید موازنه در برابر آمریکا و چندجانبه‌گرایی بزرگ‌تر می‌باشد. در این پیوند، مسکو به مخالفت با اقدامات دولت‌هایی که تهدیدی برای امنیت روسیه تولید می‌نمایند، می‌پردازد (Pape, 2005: 15-25). نظریه نفوذ نیز سیاست خارجی کرملین را به سطوح گوناگونی تفکیک می‌نماید. نخست، هارتلند روسیه که به عنوان منافع امنیتی داخلی مسکو تلقی می‌شود که مذاکره پذیر نمی‌باشد. دوم، عرصه‌ای که برای منافع حیاتی آمریکا اهمیت فزاینده‌ای دارد. سوم، منطقه‌ای که مسکو و واشنگتن دارای منافع حیاتی نمی‌باشند، اما روسیه برای کسب نفوذ بیشتر وارد می‌شود.

^۱. Power Transition Theory

(مورد ایران) (McFarlane, 2006: 46-53; Layne, 2006: 25-36). بر اساس تز برخورد فرهنگی، منازعه بر روی رفتارسازی بر اساس لیبرال دموکراسی یا دولت ملی‌گرا، اقتدارگرا و کلاسیک استوار می‌باشد. در حالی که غرب روسیه را متهم به عقب‌نشینی از دموکراسی می‌نماید، مسکو بر مفهوم دموکراسی حاکمیتی تأکید دارد. بنابراین، ناهمسازی فرهنگی منجر به منازعه بر سر استانداردهای مشروعیت دموکراتیک گردیده است (Huntington, 1992: 44). بر اساس تز هویت اوراسیایی، مسکو در تلاش برای تأسیس بلوک اوراسیایی بزرگ‌تر به رهبری مستقیم روسیه می‌باشد. در این پیوند، منزلت اوراسیایی به مثابه آمیزه‌ای از ارزش‌های اروپایی و شرقی می‌باشد که منجر به استثناگرایی کرملین گردیده است (Thorun, 2009: 35). تنزل موقعیت و منزلت ملی روسیه پساشوروی منجر به تلاش فزاینده مسکو برای بازیابی هویت قدرت بزرگ از دست رفته گردیده است. چنین تلاشی ناشی از مبادرت مسکو برای متمایز شدن از غرب می‌باشد. همچنین، روسیه با تأکید بر مفهوم وستفالیایی «دموکراسی حاکمیتی»، درصدد گذار به سوی حکمرانی دموکراتیک می‌باشد که فارغ از فشارهای غرب باشد (Larson & Shevchenko, 2010: 66-70).

در تحلیلی نهاد گرایانه، رفتار رأی‌دهی و ایستارهای سیاست خارجی روسیه در سازمان‌های بین‌المللی بر اساس نظریه واقع‌گرایی تدافعی، واقع‌گرایی تهاجمی و منزلت طلبی - موقعیت‌یابی استوار می‌باشد. ناتوانی رویکردهای ماده‌گرایی برای تبیین کامل رفتار رأی‌دهی مسکو، استلزام آمیزش رویکردهای کلاسیک با چشم‌انداز ژئوپلیتیک انتقادی را ایجاد می‌کند. برخلاف درک ماده‌گرایی از سیاست به مثابه جنگ پایدار برای کسب سرزمین، منابع و حداکثر سازی قدرت و ثروت، تلقی ژئوپلیتیک انتقادی از سیاست به مثابه یک کنش اجتماعی، فرهنگی و گفتمانی می‌باشد که رهیافت‌های بدیلی در خصوص واقعیات سیاست جهانی ارائه می‌دهد (Omelicheva, 2012: 8-9). بر اساس چشم‌انداز مسکو، شورای امنیت به عنوان نهاد بین‌المللی برای تأمین امنیت می‌باشد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کاهش استفاده از رأی‌وتو از یک سو و گسترش منازعات مسلحانه در دهه‌های ۹۰ و ۲۰۰۰، منجر به تجدید نظر در سیاست بی‌طرفی شورای امنیت و نقش حمایتی آن طی جنگ سرد گردید. دکتترین «مسئولیت‌پذیری برای حفاظت»^۱ به عنوان محصول سند اجلاس جهانی و

^۱. Responsibility to Protect (R2P)

تعهد سیاسی به بالاترین نظم، درصدد تأمین امنیت دولت، کمک‌های بین‌المللی و واکنش قاطعانه و بهنگام به بحران‌های بین‌المللی می‌باشد (Peter, 2011: 6-7; Wuthnow, 2013: 5).

بر اساس تفسیر روسیه از منشور سازمان ملل، دو متغیر اولیه برای رفتار قانونی در شورای امنیت شامل رضایت بازیگران و وجود تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی می‌باشد. مسکو بر این باور است که تنها بر اساس فصل هفتم منشور سازمان ملل، شورای امنیت اجازه مداخله بدون رضایت دولت‌های درگیر را دارا می‌باشد. تلقی مداخله خشونت‌آمیز به مثابه بزرگ‌ترین تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، منجر به عدم تشویق مسکو به کاربرد زور و خشونت به استثنای مواقع ضرورت مطلق گردید. بر اساس چنین درکی، روسیه تمایل بیشتری به بدیل‌های دیپلماتیک و مذاکراتی دارد. بدین ترتیب، بر اساس تفسیر روسیه از منشور سازمان ملل، هدف شورای امنیت از بین بردن خشونت جهانی نیست، بلکه تداوم ثبات بین‌المللی از طریق پیشگیری و تحدید جنگ‌های بین‌دولتی و نقض حاکمیت دولت‌ها می‌باشد. مکانیسم شورای امنیت برای پیشگیری از چنین جنگ‌ها و منازعاتی، ائتلاف قدرت‌های بزرگ و اجبار بازیگر متجاوز برای توقف رفتار خشونت‌بار و بازگشت به وضعیت سابق می‌باشد (Sarote, 2010: 115-128). در نتیجه، تفسیر محافظه‌کارانه از منشور سازمان ملل، تأکید بر حاکمیت انعطاف‌ناپذیر دولت، عدم مداخله شورای امنیت از یک سو و ترکیب واقع‌گرایی سیاسی، عمل‌گرایی اقتصادی و ژئوپلیتیک انتقادی از سوی دیگر منجر به درک نوینی از ایستارها و رفتارهای بازیگران در شورای امنیت سازمان ملل می‌گردد.

منابع رفتار رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت؛ رویکرد تحلیلی نوین

فهم رفتار رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت، نیازمند درک شبکه‌ها و منابع برساننده سیاست خارجی کرم‌لین می‌باشد. تقابل ادراک بین بلوک شرق و غرب و تلاش برای تولید همپالگی استراتژیک در دوران جنگ سرد منجر به تبدیل عقلانیت ایدئولوژیک و بازی قدرت واقع‌گرایی به عنوان منبع اصلی رفتار کرم‌لین در شورای امنیت گردیده است. متعاقب فروپاشی بلوک شرق و گذار از سیاست خارجی هابزی، ایستارها و رفتارهای سیاست خارجی روسیه پسا شوروی از سمت‌گیری اصلاح‌گرایانه و غرب‌گرا (۱۹۸۸-۱۹۹۴)، بیگانگی از جهان غرب (۱۹۹۵-۲۰۰۰)، شریک امنیتی مشروع غرب (۲۰۰۱-۲۰۰۴)، انزوای نسبی از غرب (۲۰۰۵-۲۰۰۸)، عصر بازسازی (۲۰۰۹-۲۰۱۳) و گذار به عصر ژئوپلیتیک و تنش‌زایی با

غرب (۲۰۱۴-۲۰۱۵) گذار نموده است. گشت و بازگشت ایستارهای سیاست خارجی مسکو منجر به ناپایداری و تغییر پذیری^۱ رفتار رأی‌دهی کرملین در شورای امنیت گردیده است. بدین ترتیب، پویش‌های رفتاری واکنش‌گرایانه-بازدارنده و کنش‌گرایانه-موازنه‌ساز، دو منبع رأی‌دهی مسکو می‌باشد که در سه سطح؛ رفتار همسازانه و ائتلاف‌ساز، رفتار ناهمساز و ائتلاف‌سوز و رفتارهای سیاستی و استراتژی‌های نوین کنش در شورای امنیت تجلی یافته است. بر اساس چنین تفکیک رفتاری، سطوح رأی‌دهی همساز و ناهمساز مسکو به عنوان پویش رفتاری واکنش‌گرا و سطح رأی‌دهی سیاستی به مثابه پویش رفتاری کنش‌گرا تلقی می‌شود.

۱. پویش بازدارنده و واکنش‌گرایانه روسیه

بر اساس چنین پویشی، قطعنامه‌های مختلف شورای امنیت سازمان ملل با موضع‌گیری‌های متفاوت کرملین مواجه می‌شود. به بیان دیگر، رفتارهای رأی‌دهی مسکو به عنوان واکنشی به تصمیمات و قطعنامه‌های شورای امنیت می‌باشد که در نقش بازیگر سیاستمدار، با کاربست سیاست‌های یک جانبه‌گرایانه به رفتار همسازانه و ائتلافی یا ناهمسازانه و تویی/امتناعی مبادرت می‌کند.

۱.۱. رفتارهای ائتلاف‌گرا و همسازانه (مورد برنامه هسته ای ایران)

مسئله هسته‌ای تهران به عنوان یکی از قطبی‌سازترین و پرتنش‌ترین موضوعات در سیاست بین‌المللی معاصر بوده است. برخلاف مخالفت اولیه برای اعمال استانداردهای تنبیهی علیه ایران، روسیه از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت در سال ۲۰۰۶ حمایت نمود. همچنین به ائتلاف شورای امنیت در پیش‌نویس قطعنامه ۱۶۹۶ پیوست. طی سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ از سه قطعنامه شورای امنیت برای اعمال تحریم علیه ایران حمایت نمود. از سوی دیگر به دنبال گزارش سازمان بین‌المللی انرژی اتمی در سپتامبر ۲۰۰۸ و اعلان نگرانی از پیشرفت‌های غنی‌سازی ایران، روسیه به ائتلاف شورای امنیت برای تصویب قطعنامه ۱۸۳۵ رأی مثبت داد. ناکامی مذاکرات روسیه با ایران و عدم پذیرش طرح انتقال

^۱ . بدان معنا که همکاری مسکو با غرب منجر به همسازی رأی‌دهی دو طرف در شورای امنیت گردید و تنش در روابط دو طرف، منجر به ناهمسازی رأی‌دهی مسکو و غرب در شورای امنیت گردید.

اورانیوم با سطح پایین غنی‌سازی به روسیه و فرانسه در آوریل ۲۰۱۰، منجر به رأی مثبت کرملین به قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت شد که رژیم تحریم علیه ایران را شدت بیشتری بخشیده است.

معادله هسته‌ای تهران منجر به تناقض رفتاری مسکو در شورای امنیت گردیده است. به بیان دیگر در حالی که قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران با رأی مثبت روسیه همراه شده است، اما پیوندهای اقتصادی-امنیتی مسکو و تهران پایدار مانده است. طی یک دهه گذشته، ایران بیش از ۵ میلیارد دلار فناوری تسلیحاتی از مسکو خریداری کرده است (Weir, 2010). بر اساس گزارشات، خریدهای تسلیحاتی ایران از ۳۰۰ میلیون دلار طی سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۶ به ۴۰۰ میلیون دلار در سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۰ رسیده است (Kasting&Fite, 2012: 40-41). همکاری هسته‌ای و نظامی-صنعتی مسکو با تهران، فرصت‌های بی‌شماری برای مسکو بار آورده است. در این پیوند، ۸۰۰ میلیون تا ۱ میلیارد دلار برای فروش و ساخت راکتور هسته‌ای بوشهر به مسکو پرداخت شده است و بسیاری از نیروهای انسانی روسی به کار مشغول گشتند. همچنین ایران تمایل خود برای خرید ۳ تا ۵ راکتور هسته‌ای دیگر به ارزش ۳,۲ میلیارد دلار را نشان داده است. در این پیوند طی زمامداری پوتین، ایران تبدیل به سومین مشتری تسلیحاتی مسکو گردیده است و چندین موشک بالستیک میان‌برد و سیستم‌های دفاع هوایی و ماهواره‌ای برای توسعه برنامه‌های فضایی و موشکی به ایران فروخته شد (Nemets& Kurz, 2009: 87-96). متعاقب آن، ایران به مهم‌ترین شریک تجاری روسیه در خاورمیانه تبدیل شده است که ارزش تجارت دوجانبه آنها در سال ۲۰۰۹ به ۳ میلیارد دلار رسیده است.

جدول شماره ۱؛ تجارت روسیه با ایران ۱۹۹۵-۲۰۰۸

صادرات روسیه به ایران		صادرات روسیه به ایران	
۱۹۹۵	۲۴۹ میلیون دلار	۱۹۹۵	۲۷ میلیون دلار
۲۰۰۰	۶۳۳ میلیون دلار	۲۰۰۰	۵۷,۶ میلیون دلار
۲۰۰۵	۱,۹ میلیارد دلار	۲۰۰۵	۱۲۵ میلیون دلار
۲۰۰۸	۳,۳ میلیارد دلار	۲۰۰۸	۴۰۱ میلیون دلار

Source: (Kasting & Fite, 2012: 36)

گشت و بازگشت‌های رفتاری مسکو در شورای امنیت در قبال مسئله هسته‌ای ایران ناشی از فرصت طلبی عمل‌گرا، واقع‌گرایی سیاسی، عمل‌گرایی اقتصادی و ژئوپلیتیک انتقادی می‌باشد که درک چنین ایستاره‌هایی نیازمند فهم منطق سیاسی رفتارهای مسکو می‌باشد. مشارکت مسکو در مذاکرات هسته‌ای تهران، برآیندی از منابع رفتاری و اهداف استراتژیک کرملین بوده است. نخست، حل و فصل موفقیت‌آمیز بن بست هسته‌ای تهران منجر به ترفیع جایگاه بین‌المللی روسیه به مثابه بازیگر مذاکره‌کننده می‌شود که محدودیت‌هایی برای قدرت نرم آمریکا و تهدیدهای آن تولید می‌نماید. دوم، پذیرش طرح مسکو برای غنی‌سازی اورانیوم در مسکو توسط ایران، منجر به تبدیل روسیه به نخستین بانک غنی‌سازی اورانیوم ایران می‌شود که روسیه را از اهرم‌های نفوذ منحصر به فردی در زیر سیستم خاورمیانه برخوردار می‌سازد. همچنین، اعتبار اساسی برای ایده روسیه جهت تولید نخستین بانک غنی‌سازی اورانیوم در مسکو تولید می‌نماید. چنین طرحی منجر به تولید بازدارندگی برای کشورهای دیگری می‌شود که درصدد کاربرد سوخت هسته‌ای برای اهداف سیاسی هستند. رفتارهای ناهم‌سازانه تهران با طرح مسکو، منجر به حمایت مسکو از تصمیم سازمان بین‌المللی انرژی اتمی برای ارجاع پرونده هسته‌ای تهران به شورای امنیت و تحریم‌های چندگانه شورا گردیده است (El-Khawas, 2011: 93-113). اساساً، رفتارهای مسکو در قبال ایران بر اساس برآورد هزینه-فایده نسبی استوار است. در حالی که روسیه از یک سو نگرانی‌های مشترکی با آمریکا در خصوص ایران هسته‌ای دارد (Mankoff, 2009: 121) از سوی دیگر، نیازمند همکاری با ایران در بسیاری از مسائل منطقه‌ای می‌باشد (Kozhanov, 2012).

یکی دیگر از منابع رفتاری روسیه، عدم وابستگی انرژی به ایران می‌باشد. برخلاف چین که منافع آن در ایران بر مبنای امنیت انرژی می‌باشد، منافع چندگانه روسیه در ایران منجر به اتخاذ رویکرد انعطاف‌پذیرانه توسط کرملین گردید (Kutchins, 2011: 114). در واقع، روابط روسیه و تهران بر اساس منطق همکاری-رقابت استوار است. همکاری روسیه با ایران متأثر از هدف آن در خصوص گسترش پیوندهای تجاری با کشورهای خلیج فارس می‌باشد که از سیاست صادرات نفت و گاز خود برای تولید بازدارندگی در برابر نفوذ آمریکا در خاورمیانه استفاده می‌کند. همچنین، ایران نیز روسیه را به عنوان یکی از اصلی‌ترین عرضه‌کنندگان فناوری‌های تسلیحاتی و هسته‌ای، منبع حمایت دیپلماتیک در سازمان ملل و عضو قدرتمند بلوک کشورهای می‌نگرد که درصدد تولید موازنه متقابل در برابر قدرت غرب

می‌باشد. در حقیقت، روسیه رویکرد عملگرایی در رابطه با ایران اتخاذ نموده است. ایران به عنوان بازار پربازده برای فناوری و تسلیحات مسکو می‌باشد. بنابراین با وجود اختلاف بنیادی، هیچ یک از طرفین تمایلی برای از دست دادن سرمایه سیاسی خود ندارد، اما تا زمانی که فشارها و شرایط بیرونی اقتضای تغییر را تولید ننماید، مشارکت فرصت طلبانه پایدار می‌ماند. از منظر روسیه، معیارهای تنبیهی بیشتر علیه ایران نه تنها غیر ضروری، بلکه نتیجه معکوسی خواهد داشت. با وجود حمایت‌های دیپلماتیک و سیاسی روسیه از ایران و مخالفت با تحریم‌های بیرون از سازمان ملل علیه ایران، مسئولان روسی سیاست‌های هسته‌ای تهاجمی ایران را محکوم کردند. در این پیوند، گنادی گاتیلوف^۱ به عنوان معاون وزیر خارجه روسیه در ژانویه ۲۰۱۲، مواضع روسیه را در خصوص سیاست‌های هسته‌ای تهران این گونه بیان داشت که «ایران درصدد تداوم بی توجهی به مطالبات بین الملل جهت تعدیل نگرانی در خصوص برنامه هسته‌ای و توقف کامل ساخت تأسیسات هسته‌ای می‌باشد» (Nichol, 2012: 51). به دنبال اجلاس هسته‌ای میان ایران و ۵+۱ در مسکو در ۱۸-۱۹ ژوئن ۲۰۱۲، پوتین در ۲۵-۲۶ ژوئن همان سال از رژیم صهیونیستی دیدار کرد و به اسرائیل وعده داد تا سیاست‌های تل آویو نیز توسط مسکو در برنامه هسته‌ای تهران مورد توجه قرار بگیرد (Kasting & Fite, 2012: 39-40).

از سوی دیگر، همکاری امنیتی بین روسیه و ایران بیشتر بر فروش تسلیحاتی استوار بوده است و ارزش توافقات در همین دوره از ۲٫۱ میلیارد دلار به ۳۰۰ میلیون دلار کاهش یافته است. همچنین، بر اساس گزارش نهاد تحقیقاتی صلح بین المللی استکهلم، سهم روسیه از واردات تسلیحاتی ایران در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱، ۱۶ درصد بوده است (Kasting & Fite, 2012: 40-41). با وجود چنین توافقاتی، همکاری نظامی تهران-مسکو از سال ۲۰۰۸ کاهش یافت و روسیه تحویل سیستم موشکی اس-۳۰۰ به ایران را به تعلیق درآورد.

یکی دیگر از منابع رفتار رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت، روی کار آمدن مدودیف و اوباما می‌باشد. دولت اوباما با برچینش طرح سیستم دفاع موشکی هسته‌ای دولت بوش، تغییراتی را در توافقنامه استارت بین دو کشور اعمال نمود که نه تنها فرصت‌هایی برای روسیه تمهید می‌نمود، بلکه آمریکا را از همسایگان مسکو (اوکراین و گرجستان) که به

^۱. Gennady Gatilov

عنوان یکی از قطب‌های منازعه بین دو کشور بوده است، دور ساخته است (Pirchner, 2011: 70-75). از سوی دیگر، وعده اوباما برای چرخش سریع سیاست خارجی واشنگتن در قبال ایران از سیاست مواجهه‌جویانه و تهاجمی به سوی دیپلماسی و احترام متقابل منجر به تغییر رفتار رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت گردیده است. همچنین، پذیرش نقش رهبری و مدیریت روسیه در طرح غنی‌سازی بین‌المللی اورانیوم توسط آمریکا و نیز توافقنامه رسمی میان شرکت روسی و سازمان بین‌المللی انرژی اتمی در مارس ۲۰۱۰ در خصوص تأسیس نخستین بانک غنی‌سازی اورانیوم منجر به تغییر سیاست‌های رفتاری مسکو در قبال مسئله هسته‌ای تهران و چرخش مواضع مسکو علیه ایران گردیده است. بدین ترتیب، ائتلاف روسیه با شورای امنیت برای تحریم ایران، فرصت‌ها و امتیازات گسترده‌ای برای روسیه تولید نمود. از سوی دیگر، تغییر رفتار رأی‌دهی مسکو و حمایت از قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران نه تنها منجر به لغو تحریم‌های سال ۱۹۹۹ علیه چندین شرکت روسی که به صادرات تسلیحات می‌پرداختند، گردیده است، بلکه تحریم‌های مختلف علیه روسیه برای فروش موشک‌های ضد هوایی اس-۳۰۰ به ایران نیز برداشته شد (Omelicheva, 2012: 19-20). از سوی دیگر، روسیه با راهبری رویکرد نوین برای تقلیل تدریجی تحریم علیه ایران به تناسب درجات همسازي تهران با استانداردهای سازمان بین‌المللی انرژی اتمی، امتیازاتی از رژیم تحریم دریافت نموده است. در حقیقت، روسیه با تأکید بر اصل «معامله به مثل و تدریج گرایی»، رضایت دولت ایران در خصوص طرح نوین در سپتامبر ۲۰۱۱ را جلب نموده است. بدین ترتیب، روسیه خودش را با قدرت بزرگ حاکمیتی درک نموده است که ضمن عبور از چالش‌های عصر گذار، نفوذ گسترده‌ای در نظام نوین بین‌الملل کسب نموده است.

متعاقب قدرت‌گیری مدودیف، تنش بین مسکو و تهران بیشتر تجلی یافته است و رئیس‌جمهوری روسیه نیز ایران را تهدید به تحریم از سوی شورای امنیت می‌کرده است. به دنبال آشکار شدن تأسیسات هسته‌ای فردو در سپتامبر ۲۰۰۹، روسیه به این درک رسید که حمایت از ایران، بیش از دارایی و سرمایه، تنها تحدید و محدودیت بوده است. از سوی دیگر، در مقایسه با اسناد امنیتی دهه ۹۰ میلادی، دکترین امنیتی جاری روسیه فارغ از ذهنیت‌ها و رفتارهای توطئه‌گرایانه، ایالات متحده را به عنوان یک تهدید امنیتی تلقی نمی‌کند. دکترین نظامی‌گری روسیه در سال ۲۰۱۰، ناتو و ایالات متحده را به عنوان خطر و نه تهدید

تلقی نموده است که اقداماتشان به طور بالقوه به تشدید تهدیدات نظامی و نه تهدید دائم برای روسیه می انجامد. چنین چرخشی ناشی از بهبود وضعیت اقتصادی روسیه به دنبال افزایش قیمت انرژی در بازارهای جهانی و تلاش کرملین برای فهم نوین از هویت قدرت بزرگ خود می باشد. بنابراین، منابع گوناگون رفتاری مسکو برآیندی از سیاست خارجی چندلایه می باشد که ضمن تبدیل روسیه به بازیگر تصمیم گیر و متنفذ در تصمیم گیری های جهانی، استقلال استراتژیک و هویت قدرت بزرگ را برایش تمهید می نماید.

۱.۲. رفتارهای ائتلاف سوزانه و ناهمسازانه (مورد بحران سوریه)

بر اساس قرائت روسی از منشور سازمان ملل، رضایت بازیگران و وجود تهدید برای صلح و امنیت بین الملل منجر به مداخله شورای امنیت می گردد. در واقع، تفسیر محافظه کارانه از منشور سازمان ملل، صلح دولت محور، تأکید بر حاکمیت و ستفالیایی به عنوان اصول اساسی مسکو می باشد. بر اساس چنین اصولی، روسیه قطعنامه های اکتبر ۲۰۱۱، فوریه ۲۰۱۲، جولای ۲۰۱۲ و می ۲۰۱۴ علیه سوریه را وتو کرد. شدت خشونت های سیاسی و امنیتی در سوریه منجر به انتقادات شدیدی علیه روسیه از سوی دولت های غربی و عربی گشته است. در حالی که مسکو با انتقاد از دول غربی، کاربرد نظریه «مسئولیت حفاظت» را پوششی برای منافع اقتصادی و ژئوپلیتیک آنها تلقی می نماید. اما معمای اصلی این است که با وجود تلاش گسترده جامعه جهانی برای برکناری رژیم بشار اسد و احتمال انزوا راندگی کرملین در سطوح منطقه ای و بین المللی، مسکو به عنوان نیروی دوفاکتوی حافظ رژیم اسد درآمده است.

یکی از منابع اصلی رفتار رأی دهی مسکو در خصوص دمشق، ژئوپلیتیک می باشد. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موقعیت مسکو در خاورمیانه و شمال آفریقا به طور فزاینده ای فرسایش یافت. از میان متحدان سابق، تنها دمشق پیوند سیاسی نزدیکی با روسیه دارد. با آغاز دهه میلادی ۹۰، روابط دوجانبه مسکو-دمشق سرد شد. چنین روابطی با اتهام زنی سوریه به رئیس جمهوری جدید روسیه (بوریس یتسین) به دلیل خیانت به جنبش عربی و موضوع بدهی های سابق اتحاد شوروی تیره تر شده است. اما با آغاز هزاره سوم و معامله سوریه و روسیه در خصوص بدهی دمشق در سال ۲۰۰۵، پیوند دو کشور بهبود یافت. متعاقب آن، رئیس جمهوری سوریه در ژانویه ۲۰۰۵، دسامبر ۲۰۰۶ و آگوست ۲۰۰۸ به

مسکو مسافرت کرد و در مقابل، مدودف در می ۲۰۱۰ نخستین مسافرت خود را در مقام رئیس دولت روسیه تمهید نمود. دو طرف چنین رابطه‌ای را به عنوان مشارکت استراتژیک قلمداد نمودند. بدین ترتیب، پیوند نزدیک با سوریه، روسیه را این توانمندی رسانده است تا به عنوان میانجی‌گر منازعات خاورمیانه درآید. از سوی دیگر، پایگاه دریایی تارتوس در سوریه به عنوان تنها پایگاه خاورمیانه‌ای روسیه می‌باشد که از عصر شوروی برجای ماند که در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۲ نوسازی گشته است. اهمیت این پایگاه بدان دلیل است که امکان مشارکت روسیه برای عملیات ضد تروریستی و ضد دزدی دریایی در مدیترانه و شاخ آفریقا را تمهید می‌نماید.

متغیرهای استراتژیک، نظامی و سیاسی تبیین‌کننده حمایت گسترده روسیه از رژیم بشار اسد در سوریه می‌باشد. حمایت نظامی روسیه از ارتش سوریه، مشارکت نظامی-اطلاعاتی، تلاش برای بازیابی پایگاه دریایی در بندر تارتوس سوریه، ترس از فروریزی رژیم بشار اسد به عنوان باخت ژئوپلیتیک برای مسکو و تلاش برای ممانعت از تبدیل شدن سوریه به یک لیبی دیگر (Katz, 2013: 38) به عنوان محرکه‌های مسکو برای حمایت از سوریه می‌باشد. تأکید روسیه بر مخالفت با اقدامات سیاسی به رهبری واشنگتن برای تغییر رژیم اسد با توسل به زور، بازتاب تجربه منفی از اقدامات قدرت‌های غربی و ناتو در لیبی می‌باشد. بدین ترتیب، تبدیل لیبی به دولت ورشکسته با دو دولت رقیب، رشد شبه نظامیان و استفاده گسترده از ژئوپلیتیک لیبی برای قاچاق انسان و مهاجر به اروپا منجر به تولید این درک در میان رهبران و تصمیم‌گیران روسی گردیده است که تغییر رژیم سوریه با توسل به اجبار بیرونی نایستی تکرار گردد. بدین ترتیب، حاکمیت دولت بایستی مورد احترام قرار بگیرد. دلیل دیگر نگرانی کرملین، نگرانی مسکو از تأثیرات ناشی از پیروزی شورشیان علیه نیروهای اسد بر دولت‌های همسایه روسیه می‌باشد. گرایشات ایدئولوژیک و اسلام‌گرایانه ۲۰ میلیون جمعیت ساکن در قفقاز و آسیای مرکزی، رهبران روسی را به این درک رسانیده است که پیروزی شورشیان سوری، تأثیرات گسترده‌ای بر امنیت روسیه بر جای می‌گذارد (Averre & Davies, 2015: 817-825; Staudenmeyer, 2014: VI). استدلال اصلی روسیه برای اتخاذ رفتار رأی‌دهی وتویی، تأکید بر تجاوز به اصول پایه‌ای حاکمیت دولت، یک‌پارچگی سرزمینی، حل و فصل مسالمت‌آمیز مشاجرات و اصل عدم مداخله در کشورهای دیگر بوده است. به بیان دیگر به جای تأکید بر اصل «حاکمیت به عنوان مسئولیت»، روسیه

بر اصل «حاکمیت به مثابه حق» تأکید می‌نماید که درصدد تولید صلح دولت محور می‌باشد (Gowlland-Debbas, 2009/10:119-139). همچنین به دنبال ملاقات بشار اسد در ژانویه ۲۰۰۵ از مسکو، ۷۳ درصد از بدهی ۱۳,۴ میلیارد دلاری دمشق به مسکو نادیده انگاشته شد و ۳,۶۱۸ میلیارد باقیمانده نیز به صورت اقساطی توافق شده است و ۱۷۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۵ توسط سوریه پرداخت می‌شد و ۱,۵ میلیارد دلار نیز به صورت «پرداخت سرد»^۱ طی یک دهه توافق گردیده است (Samokhotkin & Suponina, 2005: 2). همچنین بر اساس برخی گزارشات، توافقنامه ویژه‌ای در خصوص سیستم موشکی «استرلتس»^۲ به ارزش ۱۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۵ منعقد و تکمیل شد (Jerusalem Post, 2005: 9). شرکت‌های نفتی روسیه به ویژه «تتنت»^۳ توافقنامه‌های استخراج نفت از سوریه را منعقد ساخت. با وجود چنین همکاری‌های تنگاتنگی بین مسکو و دمشق، استدلال منطقی و دقیقی در خصوص منطقی اصلی ائتلاف بین روسیه و سوریه نمی‌توان داشت.

در این پیوند، دو تحول دیگر منجر به گسترش تمایل روسیه و سوریه برای همکاری گردیده است. نخست، اعلامیه دسامبر ۲۰۰۴ و نادیده انگاری ۹۰ درصد بدهی عراق به مسکو؛ این میزان بدهی که حدود دو سوم بدهی سوریه بوده است، منجر به تولید مشاجرات و چالش‌های گسترده‌ای برای مسکو گردیده است. در دوران صدام، بغداد از بازپرداخت بدهی سرباز زد و تلاش‌های مسکو برای متقاعد سازی واشنگتن جهت تضمین بازپرداخت عراق به روسیه یا فشار بر عراق پس‌اصدام جهت بازپرداخت بدهی ناکام مانده است. نادیده انگاشتن ۹۰ درصد بدهی عراق به روسیه نیز نتیجه نادیده گرفتن ۸۰ درصد بدهی عراق توسط اعضای باشگاه پاریس از یک سو و امید به عراق پس‌اصدام جهت انعقاد توافقنامه‌های نفتی بوده است. دوم، انزوای فزاینده بین المللی سوریه از سپتامبر ۲۰۰۴ و تصویب قطعنامه ۱۵۵۹ برای عقب نشاندن نیروهای سوری از لبنان؛ قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت با رأی ممتنع مسکو مواجه گردید. بدین ترتیب با وجود اقدامات همسازانه روسیه با دیگر اعضای دائم شورای امنیت جهت عقب نشاندن سوریه از لبنان، همکاری سوریه برای خرید موشک‌های دفاع هوایی و همکاری اقتصادی با شرکت‌های روسی منجر به تبدیل روسیه نه به عنوان متحد استراتژیک،

¹. Cold Cash

². Strelets

³. Tatneft

بلکه همکار سوریه گردیده است که تلاش داشت تا ائتلاف آمریکا-فرانسه-بریتانیا در اکتبر ۲۰۰۵ برای تصویب پیش نویس قطعنامه علیه سوریه و بازرسی سازمان ملل جهت تحقیق در خصوص ترور رفیق حریری و مشارکت احتمالی مسئولان سوری در مسئله ترور را تضعیف نماید (Katz, 2005: 5-6). در ژانویه ۲۰۱۲، صادرات تسلیحاتی و نظامی روسیه در بندر تارتوس سوریه به بیش از ۶۰ تن رسیده است. همچنین روزنامه «کامرسانت»^۱ در ژانویه ۲۰۱۲ گزارش داده است که مسکو و دمشق قرارداد جدیدی برای ۳۶ فروند هواپیمای جک-۱۳۰ منعقد نمودند (Klein, 2014: 4). با تشدید خشونت در ژانویه ۲۰۱۲، معاملات دوجانبه نه تنها حمایت نمادین، بلکه ارزش میلیتاریستی برای دولت بشار اسد داشته است. بیرون از شورای امنیت سازمان ملل، مسکو حمایت سیاسی و نظامی از دولت اسد کرده است. در سپتامبر ۲۰۱۱، نماینده‌ای از وزارت دفاع سوریه برای دیدن آموزش نظامی روسیه دعوت شده است. همچنین، دیدار از تارتوس در اوایل ژانویه ۲۰۱۲ توسط دریادار کوزنستف^۲ با کشتی حامل هواپیمای روسی به همراه تلاش روسیه برای کسب موقعیت قدرت بزرگ خود به مثابه مانور نمادین ثبات و امنیت تبلور یافته است. بر اساس گزارش دفاعی مسکو، سوریه با ۸ درصد به دنبال هند (۲۱٪)، الجزایر (۱۲٪) و ویتنام (۱۱٪) به عنوان چهارمین بازار تسلیحاتی برای روسیه در سال ۲۰۱۱ درآمد. همچنین در سال ۲۰۱۱، سوریه با ۱۵ درصد به دنبال چین (۳۹٪) در رتبه دوم قراردادهای صادرات تسلیحاتی روسیه درآمده است. بر اساس گزارشات مطبوعاتی، قراردادهای جاری روسیه با سوریه بین ۴ تا ۶ میلیارد دلار می‌باشد. معامله تحویل هواپیمای جک-۱۳۰ در ژانویه ۲۰۱۲ به ۵۵۰ میلیون دلار رسیده است. بر اساس چنین برآوردی به دنبال از دست دادن بازار لیبی، سوریه اهمیت فزاینده‌ای برای مجمع صنعتی-دفاعی روسیه پیدا نمود (Klein, 2014: 4-5). علاوه بر منابع ژئوپلیتیک، اقتصادی، استراتژیک و ایدئولوژیک، روسیه رفتار نظامی خودش را بر اساس بسترهای قانونی و بر مبنای بند ۵۱ منشور سازمان ملل استوار گردانیده است که حق خودیاری را به دولت می‌دهد (Zacherny Mund, 2013: 126). برخی محققان با شمارش برخی دلایل، رفتار رأی‌دهی وتویی روسیه در خصوص سوریه را غیر مشروع و نه غیر قانونی تلقی نمودند. نخست، بیشتر اعضای شورای امنیت به پیش نویس قطعنامه‌هایی رأی مثبت دادند که نه

¹. Kommersant

². Kosenstov

تنها تهدید به اعمال تحریم بر سوریه می‌کرد، بلکه از اقدامات اتحادیه عرب نیز حمایت می‌کرد. دوم، پیوند تنگاتنگ روسیه با مفهوم کلاسیک حاکمیت و عدم توجه به بازتفسیر تدریجی مفهوم «صلح» بوده است که بر اساس بند اول منشور سازمان ملل، چرخش هنجاری از صلح دولت محور به سوی جامعه محور (انسان محور) و از حاکمیت به عنوان حق به سوی حاکمیت به مثابه مسئولیت تحقق یافته است. سوم، انعطاف ناپذیری و تصلب روسیه بر صلح دولت محور منجر به آواره شدن حدود چهار میلیون سوری در کشورهای مختلف گردیده است. هم چنین میزان بالای کشتار مردم سوریه منجر به تهدید فزاینده صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده است. چهارم، نگرانی‌های روسیه از تغییر رژیم سوریه برای دیگر دولت‌های عضو شورا متقاعد کننده نبوده است. این مسئله بدان دلیل بوده است که هدف اولیه پیش نویس قطعنامه، برکناری رژیم بشار اسد از طریق مداخله نظامی نبوده است، بلکه تضعیف توان دولت با سازوکار تحریم اقتصادی جهت بازدارندگی از کشتار مردم و اجرای قانون امنیت انسانی بوده است (Seoka, 2015: 6-8).

در خصوص بحران سوریه، روسیه از سازوکارهای چند گانه‌ای استفاده کرده است. مباحثه در شورای امنیت، مذاکرات دوجانبه با دولت بشار اسد، مذاکره با قدرت‌های اصلی گروه ۸، نقش آفرینی به عنوان عضو ناظر در سازمان همکاری اسلامی و مذاکره با دولت‌های اتحادیه عرب از جمله سازوکارهای نهادی و غیرنهادی بوده است. همچنین، وزارت خارجه روسیه با همکاری چین، توافقنامه سال ۲۰۰۹ با عنوان «مذاکره روسیه و دولت‌های اتحادیه عرب» را از سر گرفت. در سوی دیگر، روسیه پیشنهاد ساماندهی مأموریت نظارت بر سوریه را طرح نمود که توسط سازمان ملل، اتحادیه عرب و یا هر دو نمایندگی می‌شده است که دارای اصول پنجگانه بوده است. همچنین، روسیه از مأموریت میانجی‌گرایانه کوفی عنان در سوریه حمایت نمود و مذاکرات مختلفی در مسکو و قاهره بین لاوروف و عنان برگزار شد که درصدد ایجاد سازوکاری برای کنترل بر فرآیند اجرای آتش‌بس برآمده است. این واقعیات نشان از یک تناقض آشکار در سیاست‌ها و رفتارهای اعمالی روسیه دارد. در حالی که روسیه پیش نویس قطعنامه تحریم علیه سوریه را وتو نمود، نه تنها چالشی برای اقدامات بین‌المللی در خصوص بحران سوریه تولید نکرد، بلکه اقدامات گسترده‌ای برای مدیریت منازعات دمشق انجام داده است. چنین سیاستی برآیندی از سیاست خارجی عملی روسیه می‌باشد که برخلاف قدرت‌های بزرگ که درصدد حفظ وضع موجود و قدرت‌های در حال ظهور که

درصد تجدید نظر در وضع موجود می‌باشند، مسکو درصدد اصلاح وضع موجود برآمده است.

۲. پویش موازنه ساز و کنش گرایانه

بر اساس چنین پویشی، فارغ از رفتارهای رأی‌دهی در شورای امنیت و قطعنامه‌های شورا، روسیه به عنوان بازیگر سیاست گذار و انتخاب‌گر تلقی می‌شود که با تصمیمات استراتژیک و پراگماتیک به ویژه سیاست‌های چند قطبی‌گرای و تولید سامانه‌های منطقه‌ای، بین-منطقه‌ای و بین‌المللی، درصدد تولید موازنه نرم در مقابل غرب می‌باشد. بدین ترتیب، منطق مدیریت منازعات نسل نخست روسیه در پویش واکنش گرایانه به سوی منطق مدیریت منازعات نسل دوم در پویش‌های کنش گرایانه و موازنه‌ساز گذار نموده است.

۲.۱. رفتار سیاستی مسکو برای تولید موازنه در نظام آنارشیک بین‌الملل

از سال ۱۹۴۵ به بعد، زیست سیاسی روسیه بر اساس منطق دوگانه «گسترش» و «تحدید» بنا شده است. اما سیاست خارجی روسیه پسا-شوروی از سیاست «جستجوی قدرت»^۱ به سوی «سیاست قدرت»^۲ گذار نموده است. به بیان دیگر، دیپلماسی روسیه پسا-شوروی تا اواخر سال ۱۹۹۲، بر اساس منشور جستجوی قدرت استوار بوده است، اما طی سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۴ به سوی سیاست قدرت گذار نموده است. در حقیقت، سیاست خارجی روسیه درصدد پیوند با هویت قدرت بزرگ و تلاش برای کسب قدرت می‌باشد. بر اساس چنین فرمولی، مسکو درصدد تولید ائتلاف منطقه‌ای، چندلایه و بین‌المللی جهت توازن قدرت در سازمان‌های بین‌المللی به ویژه شورای امنیت برمی‌آید. از منظر برخی محققان، بیش از چندجانبه‌گرایی، مسکو به چندقطبی‌گرایی اهمیت بیشتری می‌دهد. در حالی که چندجانبه‌گرایی فراگیر و شمولیت بردار است، چندقطبی‌گرایی به انحصارگرایی پیوند دارد. بر اساس نظر دیمیتری ترنین^۳، چندقطبی‌گرایی بر الیگارش جهانی استوار است که چند قدرت بزرگ به مدیریت جمعی مسائل جهانی می‌پردازند. در این راستا،

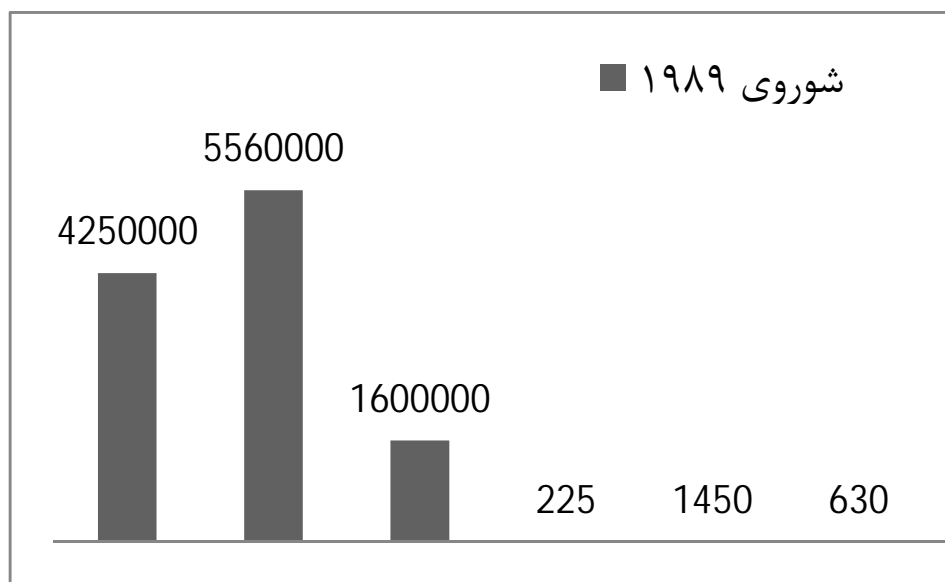
¹. Seeking Power Policy

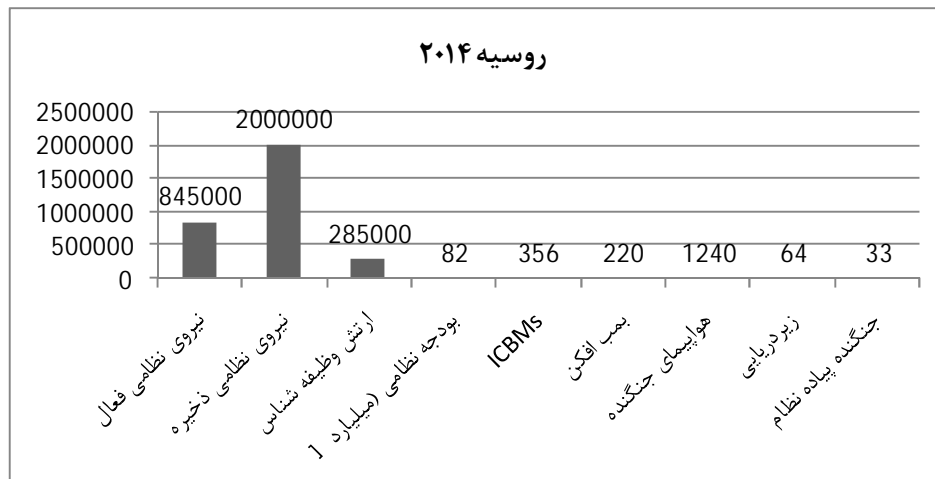
². Power Policy

³. Dmitri Trenin

سیاستگذاران ارشد روسی معتقد هستند که قدرت‌های اصلی با تولید ادبیات و گفتمان مشترک به مدیریت مسائل بپردازند (Trenin, 2011: 414). بدین ترتیب به دلیل تلاش برای مشارکت و نمایندگی بی‌قرینه، کرملین از چندجانبه‌گرایی‌گزینه‌ی حمایت می‌کند. به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی و از دست رفتن توانایی‌های استراتژیک، مسکو در تلاش برای بازیابی قدرت و جایگاه خود و تولید موازنه در سطوح گوناگون منطقه‌ای، بین منطقه‌ای و بین‌المللی برآمده است.

نمودار شماره ۲: مقایسه توانمندی نظامی روسیه و اتحاد جماهیر شوروی





Source: (Gaddy & O'Hanlon, 2015: 207)

در سطح منطقه‌ای، همکاری با کشورهای مستقل مشترک المنافع به عنوان یکی از اولویت‌های استراتژی امنیت ملی روسیه در می سال ۲۰۰۹ و مفهوم سیاست خارجی مسکو در فوریه ۲۰۱۳ درآمده است. بر اساس استراتژی امنیت ملی، معاهده سازمان امنیت جمعی به عنوان تنها سازوکار بین دولتی می‌باشد که توانایی مدیریت و تعدیل تهدیدهای نظامی منطقه‌ای را دارا می‌باشد. بر اساس دکترین نظامی فوریه ۲۰۱۰، اولویت‌های همکاری نظامی - سیاسی کرملین عبارت هستند از؛ بلاروس، معاهده سازمان امنیت جمعی و کشورهای مستقل مشترک المنافع؛ اما چنین پیشنهاداتی با کامیابی چندانی مواجه نشده است. در مقابل در اوایل اکتبر ۲۰۱۱، ولادیمیر پوتین با انتشار مقاله‌ای از تشکیل اتحادیه اوراسیا میان دولت‌های سابق اتحاد شوروی خبر داده است. اتحادیه اوراسیا بر یکپارچگی اقتصادی، سیاسی و نظامی تأکید می‌نماید و ساختارها و کارکردهای کشورهای مستقل مشترک المنافع، اتحادیه دولت‌ها بین بلاروس، روسیه و معاهده سازمان امنیت جمعی را همانند جامعه اقتصادی اوراسیا بین روسیه، بلاروس و قزاقستان ساختار بندی می‌نماید. در سال ۲۰۱۳، روسیه به طور فزاینده‌ای بر دولت‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی فشار می‌آورد تا به جای تلاش برای عضویت در اتحادیه اروپا به جامعه اقتصادی اوراسیا بپیوندند. در سپتامبر و نوامبر ۲۰۱۳، ارمنستان و اوکراین نیز با تعلیق مذاکرات با اتحادیه اروپا، به توافق اقتصادی با روسیه دست یافتند. بر اساس چنین رفتاری، مسکو جمهوری‌های برآمده از

فروپاشی بلوک شرق را به سه گروه تقسیم کرد. نخست، کشورهایی که دارای اولویت استراتژیک برای مسکو می‌باشند که عبارت هستند از اوکراین، قزاقستان و بلاروس. دوم، کشورهایی که دارای اهمیت برای روسیه می‌باشند، اما دارای اهمیت هستی شناختی نمی‌باشند. ماهیت چنین اولویتی دارای درجات گوناگون می‌باشد که برخی دارای اهمیت امنیتی و برخی اقتصادی می‌باشند که عبارت هستند از گرجستان، جمهوری آذربایجان، ازبکستان و ترکمنستان. سوم، کشورهایی که با وجود اهمیت برای کرملین، درجه اهمیت آنها همانند دو گروه نخست نمی‌باشد و دارای اهمیت ابزاری می‌باشند و بر اساس میزان منافع بازیگران بیرونی (آمریکا، اروپا و چین) نوسان می‌کند که عبارتند از مولداوی، قرقیزستان، تاجیکستان و ارمنستان (L0, 2015: 106).

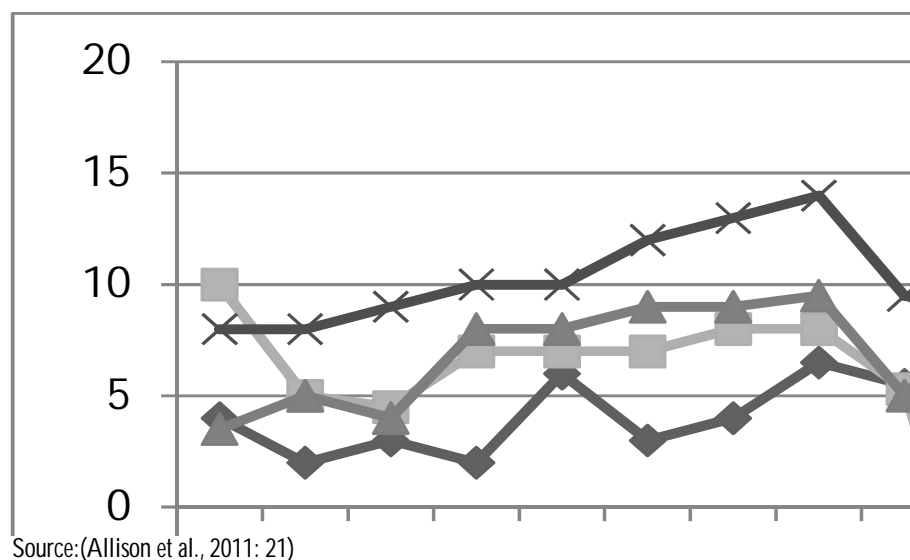
در سطح بین- منطقه‌ای، ظهور گروه‌های نوین چندجانبه مانند سازمان بریکس و گروه ۲۰ که فراتر از نظم لیبرالی عمل می‌نمایند، نه تنها منجر به تقویت توانمندی‌های اقتصادی- سیاسی مسکو می‌شود، بلکه موازنه متقابلی در برابر غرب به ویژه آمریکا در سازمان‌های بین‌المللی تولید می‌کند. دهه گذشته شاهد گسترش منافع روسیه در توسعه و کاربرد قدرت نرم و رابطه با اعضای بریکس بوده است. در واقع، این مسئله به عنوان بخشی از استراتژی سه مرحله‌ای پیچیده روسیه می‌باشد. بر اساس این استراتژی، قدرت نرم کمک به برسازی قدرت هنجاری می‌شود که به نوبه خود منجر به تکوین آینده نظم جهانی از چشم انداز روسیه خواهد شد.



تفسیر روسیه از قدرت نرم، عملی و منافع محور می‌باشد. بر اساس دکترین سیاست خارجی جاری روسیه، قدرت نرم مجموعه پیچیده‌ای از ابزارها برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی توسط جامعه مدنی، تکنولوژی‌های اطلاعاتی- ارتباطی و شیوه‌های انسان دوستانه می‌باشد که متفاوت از دیپلماسی کلاسیک می‌باشد. بنابراین، سیاست‌های روسی نسبت به بریکس ترکیبی از محرکه‌های ایدئالیستی و ماده‌گرایی می‌باشد. از یک سو، بریکس

سازوکاری برای کسب منزلت بین‌المللی روسیه می‌باشد. از سوی دیگر، مشارکت اقتصادی و استراتژیک با دولت‌های بریکس ضمن تولید رفاه برای روسیه، موازنه متقابلی در برابر غرب در بازی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جهانی ایجاد می‌نماید. در این پیوند، اولویت‌های سیاستی و منافع روسیه در خصوص بریکس در سندی با عنوان «مفهوم مشارکت فدراسیون روسیه در بریکس» بیان شده است که توسط وزارت خارجه در آستانه اجلاس دوربان در مارس ۲۰۱۳ تدوین شد. بدین ترتیب، ضمن تولید منافع ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک، سازوکاری برای توازن و همپالگی استراتژیک اقتصادی و سیاسی در برابر غرب درآمده است.

تصویر شماره ۱: رشد تولید ناخالص داخلی کشورهای عضو بریک، ۲۰۰۹-۲۰۰۰



همچنین، روسیه از طرح گسترش اعضای دائم شورای امنیت و پیوستن گروه ۴^۱ و آفریقای جنوبی و مصر استقبال می‌کند، اما قدرت و تو در اختیار پنج عضو دائم باشد. در واقع، روسیه خواستار گسترش حداقلی شورای امنیت سازمان ملل می‌باشد. و اعضای شورای امنیت بایستی کمتر از ۲۰ و یا ترجیحاً ۲۰ کشور باشد. در حقیقت، روسیه از طرح اصلاحی حمایت می‌نماید تا حمایت اکثریت بزرگ دولت‌های عضو سازمان ملل را به دست آورد.

^۱. ژاپن، آلمان، هند و برزیل.

چنین طرحی نیز دولت‌های عضو بریکس را به عضویت شورای امنیت در می‌آورد که موازنه متقابلی در برابر قطب غربی تولید می‌کند. سازمان همکاری شانگهای به عنوان دیگر نهاد منطقه‌ای می‌باشد که از طریق آن، روسیه ممکن است به تحقق همکاری امنیتی اقدام نماید. اگرچه روسیه از بسیاری از عملیات مستقیم امنیتی دوری کرده است، اما ساختار ضد امنیتی منطقه‌ای، همکاری مرزی و عملیات ضد تروریستی نظامی را تداوم بخشید و تلاش‌ها و اقدامات خود را در عرصه‌های اطلاعاتی و امنیت سایبری افزایش داد.

در سطح بین‌المللی، روسیه سومین شریک بزرگ تجاری اتحادیه اروپا می‌باشد که میزان تجارت در سال ۲۰۱۲ به ۳۷۹,۳ میلیارد یورو افزایش یافته است (Nichol, 2014: 40). روسیه با داشتن ۱۳ درصد ذخایر نفتی دنیا و ۳۴ درصد ذخایر گازی جهان به بزرگ‌ترین صادر کننده انرژی به ویژه در بازارهای اروپایی تبدیل شده است. در حال حاضر، روسیه ۳۳ تا ۳۴ درصد گاز اروپا را تأمین می‌نماید (Tsygankov, 2010: 46). چنین انحصار گاز طبیعی منجر به نفوذ گسترده روسیه بر اروپا شده است. هم‌چنین، پیوندهای تجاری-اقتصادی روسیه با آمریکا، انگیزه دیگری برای تعدیل هژمونی غرب از یک سو و کسب هویت قدرت بزرگ از سوی دیگر بوده است. با انتخاب اوپاما و مدودیف و طرح بازسازی روابط مسکو-واشنگتن، توافق‌هایی در خصوص امنیت هسته‌ای، همکاری در افغانستان، همکاری نظامی و کمیسیون مشترک گوناگون و تأسیس کمیسیون دوجانبه ریاست جمهوری در اجلاس دوجانبه آمریکا-روسیه در جولای ۲۰۰۹ تأسیس گردید و با تصویب موفقیت‌آمیز معاهده استارت جدید در فوریه ۲۰۱۱ تکامل یافت (Kasting & Fite, 2012: 28).

جدول شماره ۲؛ تجارت روسیه و آمریکا ۱۹۹۶-۲۰۱۳

سال	صادرات آمریکا	واردات آمریکا	سال	صادرات آمریکا	واردات آمریکا
۱۹۹۶	۳,۶	۴,۳	۱۹۹۷	۳,۴	۴,۳
۱۹۹۸	۳,۶	۵,۹	۱۹۹۹	۲,۱	۵,۹
۲۰۰۰	۲,۱	۶,۳	۲۰۰۱	۲,۷	۶,۳
۲۰۰۲	۲,۴	۸,۶	۲۰۰۳	۲,۴	۸,۶
۲۰۰۴	۳,۰	۱۵,۳	۲۰۰۵	۳,۹	۱۵,۳
۲۰۰۶	۴,۷	۱۹,۸	۲۰۰۷	۷,۴	۱۹,۸
۲۰۰۸	۹,۳	۱۸,۲	۲۰۰۹	۵,۴	۱۸,۲
۲۰۱۰	۶,۰	۳۴,۶	۲۰۱۱	۸,۳	۳۴,۶
۲۰۱۲	۱۰,۷	۲۷,۰	۲۰۱۳	۱۱,۲	۲۷,۰

Source: (Nichol, 2014: 82)

بر اساس نظر مسئولان روسی، دیپلماسی روسیه در جهان در حال تغییر، چندلایه می‌باشد که استلزام ایفای نقش فعالانه‌ای در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد می‌نماید. در این راستا، نظم جهان چند قطبی بایستی از طریق مدیریت جمعی دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ راهبری شود. سازوکارهای مدیریت منازعات در سطوح گوناگون، چند لایه می‌باشد و شورای امنیت سازمان ملل به مثابه یکی از اصلی‌ترین اهرم‌های مدیریت منازعات بین‌المللی می‌باشد. در این پیوند، نه تنها روسیه درصدد تبدیل شدن به بازیگر سیاست‌گذار و انتخاب‌گر می‌باشد، بلکه خواستار بازیابی موقعیت قدرت بزرگ از دست رفته می‌باشد تا ضمن حفظ منافع استراتژیک، موازنه‌ای در مقابل غرب تولید نماید.

نتیجه‌گیری

اساساً رفتار رأی‌دهی روسیه در خلاء رخ نمی‌دهد، بلکه برآیندی از شبکه‌ها و منابع گوناگون می‌باشد. نگرانی مسکو از ثبات بین‌المللی و هنجار حاکمیت دولت منجر به شکل دهی به رفتار رأی‌دهی کرملین در شورای امنیت می‌گردد. به بیان دیگر، بر اساس تفسیر محافظه‌کارانه و انعطاف‌ناپذیر از اختیارات شورای امنیت و نهادینه‌سازی رهیافت قانونمند متصلب به مدیریت رفتاری در شورای امنیت می‌پردازد.

بر اساس چنین تفسیری، رفتار رأی‌دهی کرملین در شورای امنیت در سه سطح تدافعی، تهاجمی و منزلتی قابل تحلیل می‌باشد. در سطح تدافعی، تفسیر محافظه کارانه از قلمرو اختیارات شورای امنیت، نه تنها منجر به توانمندی روسیه برای بازیابی نفوذ خود می‌شود، بلکه تغییری در نظم موجود تولید نمی‌کند. همچنین، مقاومت در برابر تغییرات هزینه بردار برای منافع مسکو منجر به تأکید بر تقویت هنجار حاکمیت دولت می‌گردد. از سوی دیگر، ژئوپلیتیک دولت‌های مستقل مشترک المنافع به عنوان اولویت اصلی مسکو تلقی می‌شود که منجر به تأمین نفوذ کلاسیک روسیه می‌شود. در سطح تهاجمی، تلاش برای تولید موازنه متقابل علیه آمریکا و حداقل سازی منافع آمریکا به عنوان یکی از شبکه‌های رفتار رأی‌دهی روسیه تلقی می‌شود. همچنین، رشد توانمندی‌های نظامی روسیه، احساس امنیت نسبی در برابر آمریکا و دغدغه تأمین منافع از یک سو و همکاری استراتژیک با چین جهت توسعه موازنه قدرت از سوی دیگر به عنوان دیگر منبع رفتار رأی‌دهی مسکو می‌باشد. در سطح منزلتی، عدم مصالحه در خصوص چالش‌های هنجاری و عدم تأمین رضایت حداقلی روسیه در مذاکرات از یک سو و تلاش مسکو برای تأثیر گذاری بر هنجارهای حاکمیت بین الملل از سوی دیگر منجر به شکل دهی به رفتار رأی‌دهی مسکو می‌گردد. هویت اوراسیایی مسکو منجر به تعقیب پیوند دیپلماتیک با دولت‌های منزلت طلب گردیده است. ژئوپلیتیک اوراسیا با پیوند بین شرق و غرب، منجر به تلاش مسکو برای عادی سازی رابطه با دول غربی و غیرغربی منزلت طلب می‌گردد. دموکراسی حاکمیتی، اصل حاکمیت دولت و تمرکز بر نظم اجتماعی به عنوان منبع دیگر رفتار رأی‌دهی مسکو در شورای امنیت تلقی می‌شود. در نهایت، تهدید موقعیت و قدرت بزرگ مسکو از یک سو و گسترش خزنده ناتو به شرق از سوی دیگر منجر به شکل دهی به رفتار رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت می‌گردد.

بدین ترتیب، رفتار رأی‌دهی مسکو در سطح تدافعی، نه تنها انعطاف ناپذیر و مصالحه ناپذیر می‌باشد، بلکه کاربرد گسترده قدرت و تو در شورای امنیت را الزامی می‌سازد. این در حالی است که در سطوح شبکه‌های تهاجمی و منزلتی، رفتار رأی‌دهی مسکو نسبی می‌باشد. در نتیجه، رفتار رأی‌دهی روسیه در شورای امنیت برآیندی از حفظ هویت اوراسیایی، حفظ عرصه نفوذ، تولید توازن قوا و هویت قدرت بزرگ می‌باشد که به تولید رفتارهای رأی‌دهی همسازانه، ناهم‌سازانه و موازنه ساز در شورای امنیت سازمان ملل می‌انجامد.

منابع و مأخذ

- Allison, G., Robert D. Blackwell, & Dimitri K. Simes and Paul J. Saunders (2011), *Russia and U.S. National Interests: Why Should Americans Care?* Center for the National Interest, Belfer Center for Science and International Affairs.
- Averre, Derek and Lance Davies (2015), "Russia, Humanitarian Intervention and the Responsibility to Protect: The Case of Syria", *International Affairs*, 94(5): 813–834.
- El-Khawas, M (2011), "Obama's Engagement Strategy with Iran: Limited Results", *Mediterranean Quarterly*, 22(10): 93–113.
- Gaddy, Clifford and Michael O'Hanlon (2015), "Toward a "Reaganov" Russia: Russian Security Policy after Putin", *The Washington Quarterly*, 38(2): 205–221.
- Gardner, R. N (1966), *In Pursuit of World Order: U.S. Foreign Policy and International Organizations*, United States: Fredrick A. Praeger Inc.
- Gowlland-Debbas, V (2009), "Security Council Change: The Pressure of Emerging International Policy", *International Affairs*, 65(1): 119–139.
- Huntington, S. P (1992), "The Clash of Civilization", *Foreign Affairs*, 72.
- Kasting, N. and Fite, B (2012), *US and Iranian Strategic Competition: The Impact of China and Russia*.
- Katz, M (2005), "Putin's Pro-Israel Policy", *Middle East Quarterly*, XII(1).
- Katz, M (2013), "Russia and Syria: Four Myths", *Middle East Policy*, 20(2).
- Klein, M (2014), *Russia's Policy on Syria: On the Way to Isolation?*, Berlin: German Institute for International and Security Affairs.
- Kozhanov, R (2012), *Russia's Relations with Iran: Dialogue without Commitments*. Washington DC: Washington Institute for Near East Policy.
- Kutchins, A (2011), *Reset Expectation: Russian Assessments of U.S. Power*, Center for Strategic and International Studies Press.
- Larson, Welch and Deborah and Alexei Shevchenko (2010), "Status Seekers: Russian and Chinese Responses to US Primacy", *International Security*, 34(4): 63–95.
- Layne, C (2006), "The Unipolar Vision Revisited: The Coming End of the United States' Unipolar Movement", *International Security*, 31(2): 7–41.
- Lo, B (2015), *Russia and the New World Disorder*. London: Brookings Institution Press.
- Mankoff, J (2009), *Russian Foreign Policy: The Return of Great Power Politics*, Rowman & Littlefield: Lanham.
- McFarlane, S. N (2006), "The 'R' in BRIC: Is Russia and Emerging Power?", *International Affairs*, 82(1): 41–57.
- Multilateral Research Group, Research Analysts (2016), *Vetoed Draft Resolutions in the United Nations Security Council 1946- 2012: Foreign & Commonwealth Office*.

- Nemets, Alexander V. and Robert W. Kurz (2009), "The Iranian Space Program and Russian Assistance", *The Journal of Slavic Military Studies*, 22(1): 87-96.
- Nichol, J (2014), *Russian Political, Economic, and Security Issues and U.S. Interests*, Congressional Research Service: CRS Report.
- Omelicheva, M. Y (2012), "Russia's Foreign Policy Toward Iran: A Critical Geopolitics Perspective", *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, 14(3): 331-344.
- Pape, R. A (2005), "Soft Balancing Against the United States", *International Security*, 30(1): 7-45.
- Peter, A (2011), "The Security Council's Responsibility to Protect", *International Organization Law Review*, 8: 1-40.
- Pirchner, H (2011), "The Russian Mind Today: A Geopolitical Guide", *The American Spectator*, 70-75.
- Samokhotkin, Aleksander and Yelena Suponina (2005), *\$10 Billion Gift to Bashar Assad*, CDPSP: January 26.
- Sarote, M. E (2010), "Perpetuating U.S. Preeminence: The 1990 Deals to Bribe the Soviets Out and Move NATO in", *International Security*, 35(1): 110-137.
- Seoka, N. (Ed.) (2015), *The Implication and Limitations of the Veto Power in the United Nations: A Critical Analysis of the Use of the Veto by China and Russia in the Case of Syria*.
- Thorun, C (2009), *Explaining Change in Russian Foreign Policy: The Role of Ideas in Post-Soviet Russia's Conduct Towards the West*, New York: Palgrave MacMillan Press.
- Trenin, D (2011), "Of Power and Greatness", In Piotr Dutkiewicz and Dmitri Trenin (Ed.), *Russia: The Challenges of Transformation*, New York: New York University Press.
- Tsygankov, A. P (2010), "Russia's Power and Alliances in the 21st Century", *Politics*, 30(1): 43-51.
- Weir, F (2010), "Why Russia is Cutting Off Major Arms Sales to Iran", *Christian Science Monitor*, 23 September.
- Wuthnow, J (2013), *Chinese Diplomacy and the UN Security Council*, London: Routledge.
- Zachary Mund, B (2013), *In Defense of Sovereignty: An Analysis of Russian Voting Behavior in the United Nations Security Council (1995-2012)*, University of Pennsylvania, United States.